

پتال جامع علوم
نشر و فرهنگ

- سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ / گفتگوی دوم: ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی به کوشش: عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی
- کتابفروشی حلقه دیگری از زنجیره بحرانی کتاب / عبدالحسین آذرنگ

فهرست قسمتی از آخرین انتشارات دانشگاه

- ۱۰۰۰- راهنمای دانشگاه سال تحصیلی ۴۴- ۱۳۴۵ ریال ۲۰۰
- ۱۰۰۱- بلورشناسی: تألیف دکتر میروس زرعیان، علی درویش زاده ریال ۱۳۰
- ۱۰۰۲- ذخیره خوارزمشاهی (جلد ۱): تألیف جرجانی، تصحیح دانش پژوه، ابرج انشار ۸۰ ریال
- ۱۰۰۳- قانون و شخصیت: تألیف دکتر پرویز صانعی ریال ۶۰
- ۱۰۰۴- مسائل مشکل طب کودکان: دکتر محمد قریب و دکتر حسن اهری ۸۵ ریال
- ۱۰۰۵- شرح حال صاحب بن عباد: تألیف احمد بهمنیار، بکوشش دکتر باستانی پاریزی ۸۰ ریال
- ۱۰۰۶- نوزاد نارس و بیماریهای آن: تألیف دکتر احمد قانع بصیری ۶۰ ریال
- ۱۰۰۷- محاسبات اتکراول (جلد اول): تألیف دکتر جمال الدین عصار ۱۴۵ ریال
- ۱۰۰۸- تشخیص و درمان فوری در روانپزشکی: دکتر بهرامی و دکتر نوربخش ۷۰ ریال
- ۱۰۰۹- روان پزشکی کودک: تألیف دکتر محمد گیلانی ۸۰ ریال
- ۱۰۱۰- شیمی عمومی معدنی شبه فلزات: تألیف دکتر فضل الله هیروانی ۹۰ ریال
- ۱۰۱۱- سه رساله در علم رجال: تألیف حللی، ساروی و قائمی تصحیح موسوی ۲۰۰ ریال
- ۱۰۱۲- اصول رده بندی گیاهی: تألیف دکتر محمد جواد میمنندی نژاد ۱۲۰ ریال
- ۱۰۱۳- انشاء انگلیسی (جلد دوم): تألیف دکتر علاء الدین بازار گادی ۷۵ ریال
- ۱۰۱۴- جامعه شناسی: ترجمه دکتر اسیر حسین آریابنپور ۱۴۰ ریال
- ۱۰۱۵- مصالح صنعتی (جلد دوم): تألیف مهندس عباس مشایخی ۱۰۰ ریال
- ۱۰۱۶- حقوق کار و بیمه های اجتماعی: تألیف دکتر شمس الدین جزایری ۹۱ ریال
- ۱۰۱۷- آهستگی و زایمان (۱): تألیف ایستمن، ترجمه دکتر محیط، زهر نظر دکتر صالح ۲۵۰ ریال
- ۱۰۱۸- بافت شناسی: تألیف دکتر ناصر الدین بامشاد ۱۲۰ ریال
- ۱۰۱۹- تحقیق در حقیقت علم (علم هوشیاری): دکتر عبدالحسین مشکوة الدینی ۱۲۰ ریال
- ۱۰۲۰- مخزن الوقایع: تألیف حسین سرابی بکوشش اصفهانیان و روشنی ۱۵۰ ریال
- ۱۰۲۱- مدارهای ارتباطی: تألیف دکتر رحمت الله سرشدزاده ۱۲۰ ریال
- ۱۰۲۲- تاریخ عمومی معاصر: تألیف دکتر حافظ فرمانفرمایان ۸۵ ریال
- ۱۰۲۳- ادیان شرق و فکر غرب: تألیف رادا کریشنا ترجمه دکتر رضا زاده شفق ۱۱۴ ریال
- ۱۰۲۴- مدیریت صنعتی: تألیف مهندس مخاطب رفیعی ۱۱۰ ریال
- ۱۲۲۵- فارسی برای انگلیسی زبانان (کتاب دوم): دکتر منوچهر ستوده ۵۰ ریال
- ۱۰۲۶- آفات انباری: دکتر حسین سپاسگزاریان ۱۰۰ ریال
- ۱۰۲۷- حرارت مرکزی و تهویه مطبوع: مهندس علی اصغر شکریان ۱۴۰ ریال
- ۱۰۲۸- فسیل شناسی: تألیف دکتر طاهر ضیائی ۱۲۵ ریال
- ۱۰۲۹- کلیات فیزیک: تألیف دکتر حبیب الله ایزدیان ۱۰۵ ریال
- ۱۰۳۰- تانسور در هندسه ریمانی: تألیف محمد هادی شفیعیا ۱۴۰ ریال
- ۱۰۳۱- انتخاب روش بیهوشی: تألیف دکتر اسمعیل تشید ۲۰۰ ریال
- ۱۰۳۲- فلسفه علمی (تجدید چاپ): تألیف فلیسین شاله ترجمه دکتر یحیی مهدوی ۵۰ ریال
- ۱۰۳۳- اتم در زیست شناسی (جلد دوم): دکتر زین العابدین ملکی ۱۲۰ ریال
- ۱۰۳۴- زمین شناسی - دوران چهارم: تألیف دکتر فریدون فرهاد ۸۵ ریال

سلسله گفت وگوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی دوم: ایرج افشار و انتشارات دانشگاهی

(تهران، اسفند ۱۳۷۷)

به کوشش عبدالحسین آذرنگ؛ علی دهباشی

۷۱

آقای ایرج افشار شما مدتهای مدید در کار انتشارات بودید، این طور نیست؟
چند سالی، بله.

چند سال؟
به معنای اینکه واقعاً در مدیریت و اجرای انتشارات دخیل بوده باشم، شاید جمعاً بیست سال.

از چه سالی تا چه سالی؟
متناوب بوده است، ولی آغاز دوره مهمتر با انتشارات دانشگاه تهران بود که صورت رسمی داشت و از ۱۳۴۳ شروع شد.

تا چه سالی؟
تا ۱۳۵۱. پیش از آن گاه در نگاه ترجمه و نشر کتاب نیز مسئولیت داشتم، و در خلال آن هم کارهای انتشاراتی خودم در مجله فرهنگ ایران زمین، انتشارات دیگر این مجله و کارهای دیگری از این قبیل.

پس نخستین تجربه حرفه‌ای شما در نشر در دانشگاه تهران است؟
نه، از ۱۳۳۵ تا ۱۳۴۲ در بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بعد رفتم به دانشگاه.

در بنگاه ترجمه و نشر کتاب چه می‌کردید؟

مسئولیت من قائم مقامی مدیر عامل بود، مواقعی که آقای احسان یارشاطر نبودند. چند ماه در سال در دانشگاه کلمبیا درس داشتند. در غیاب ایشان، من مسئول بنگاه ترجمه و نشر کتاب بودم. وقتی برمی‌گشتند ایران، من دیگر دخالتی نمی‌کردم.

از بنگاه ترجمه و نشر کتاب در امر نشر چه آموختید؟

این بنگاه شاید یکی از اولین مؤسساتی بود که از حیث طرز تنظیم، عبارت‌پردازی و مسائل دیگری که امروز به ویراستاری معروف شده است، به کتاب رسیدگی می‌کرد و مردان فاضلی مثل مرحوم محبوبی اردکانی، پروین گنابادی و نظایر این دانشمندان به صورت قراردادی یا گاهی موقت در آنجا به این کارها می‌پرداختند. ناچار من هم برای اینکه این کارها سامانی پیدا بکند و بدانم هر کتابی به چه کسی داده بشود و به چه نحو باید به پیراستن و آراستن آنها پرداخت، در جریان می‌بود. تجربه‌ای که آموختم بیشتر از این جهت بود، و نیز از لحاظ کتاب و رفتار با مؤلفان.

۷۲

ولی راجع به مسائل اقتصادی و فنی نشر کاری نمی‌کردید؟

البته یک مقداری به من مرتبط می‌شد، ولی پرداخت‌ها و صورت حسابها و امور فنی و نظایر اینها با مرد صدیق و بسیار مطلعی در این زمینه بود به نام آقای عبدالله سیار. وقتی می‌خواستم چیزی را امضا بکنم، یا پولی اگر قرار بود پرداخت بشود، ناچار بودم مطلع باشم.

اگر به مشکلی در امر نشر برمی‌خوردید از چه کسی در آن زمان سنوآل می‌کردید؟

گاهی مثلاً کتابی می‌آمد شروع می‌کردیم به چاپ و بعد می‌دیدیم کتاب مناسبی نیست یا بد ترجمه شده است و نظایر اینها. مثلاً یادم می‌آید کتابی از آلفونس گابریل راجع به سرزمینهای کویری ایران که کمی هم دستکاری و شروع به چاپ کردیم، اما دیدیم چیز مناسبی در نمی‌آید و رها کردیم. با انتشارات این سینا صحبتی کردیم و آنها قبول کردند که این کتاب را منتشر بکنند و کارهای دیگری از این نوع. خودم چاپ کتابی را شروع کردم از متون قدیم، به نام فرخ‌نامه که آن‌هم باز از نظر مطالب و سیاست مجموعه‌های بنگاه تناسب پیدا نکرد، و آن را هم به مؤسسه

امیرکبیر سپردیم. مشکلات ما از این سنخ بود.

و شخص بخصوصی نبود که شما مشکلات فنی را از او بپرسید؟

شاید گاهی از طریق مکاتبه مسائل بنگاه را با دکتر احسان یارشاطر در میان می‌گذاشتیم، ولی باکس دیگر، نه.

چه طور شد که به دانشگاه تهران رفتید و مسئول انتشارات آنجا شدید؟

من عضو رسمی دانشگاه و کتابدار دانشگاه تهران بودم. در واقع همکاری‌ام با بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ساعات اضافی‌ام بود، بعد از ظهرها و شبها. دکتر جهان‌شاه صالح که ریاست دانشگاه تهران را پذیرفت، تحولاتی بنیادی در دانشگاه ایجاد کرد از حیث روش تعلیمات، مقدار سنوات تحصیل، ترتیب استاداها و بسیاری کارهای دیگر. انتشارات دانشگاه هم برایش بسیار اهمیت داشت، زیرا می‌خواست نظام جزوه‌نویسی را ملغی کند، بنابراین چون کتاب باید جای جزوه را می‌گرفت، لاجرم انتشارات دانشگاه هم باید بسیار فعال می‌شد. شاید به این مناسبت بود که مرا انتخاب کرد. تصور می‌کرد که می‌توانم فعالیت بیشتری را متعهد بشوم.

۷۲

در آن موقع انتشارات دانشگاه تهران فعال بود؟

انتشارات دانشگاه تهران از ۱۳۲۶ شروع شده بود. دکتر پرویز ناتل خانلری انتشارات را تأسیس کرد، به تمایل و دستور دکتر علی‌اکبر سیاسی رییس دانشگاه تهران. البته خیلی به آرامی پیش می‌رفت؛ دلیلش هم این بود که تعداد استادان علاقه‌مند به نوشتن و تألیف زیاد نبودند و تعداد دانشجو هم آنقدر نبود که ضرورتی به انتشار کتابهای درسی باشد. کتابها بیشتر جنبه تحقیقاتی داشت. بعد از دکتر خانلری، دکتر ذبیح‌الله صفا مسئولیت انتشارات را داشت و مدت کوتاهی دکتر حسن مینوچهر و بعد از ایشان، دکتر حافظ فرمانفرمایان، که به گمانم دو سه سالی متصدی بود و من به جای ایشان آمدم.

در ۱۳۴۲ که مسئولیت را تحویل گرفتید، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران در چه

وضعیتی بود؟ لطفاً توصیفش کنید، از لحاظ ساختمان، کارکنان، نوع فعالیتها و غیره.

ساختمانش که عبارت بود از یک اتاق برای رییس، یک اتاق برای کارهای دفتری و دو تا اتاق هم برای کارکنان انتشارات. چهار اتاق بیشتر نبود. و کسانی هم که به طور مؤظف در آنجا کار می‌کردند، بیش از شش یا هفت نفر نبودند. این اسامی را بیاورم که بر تاریخ نشر دانشگاه تهران حق دارند. کریم اصفهانیان - قدرت الله روشنی - رسول دریاگشت - حسن عمران.

محلش کجا بود؟

در محل دبیرخانه کنونی دانشگاه تهران.

انتشارات دانشگاه تا زمانی که شما آن را تحویل گرفتید، سال ۱۳۴۲، چندتا کتاب چاپ کرده بود؟

احتمالاً حدود ۸۵۰ عنوان که کم و بیش تقریباً همه آنها در زمینه‌های علمی و عمدتاً در طب بود. کتابهایی که درمی‌آمد، مثل امروز به جزییات و موارد فرعی زیاد نمی‌پرداخت، برای اینکه در آن زمان به کتابهای کلی‌تر و عمومی‌تر احتیاج بود؛ مثلاً به جراحی بالینی، طب داخلی و نظیر اینها. در رشته‌های علوم انسانی تنوع از طب بیشتر بود و بیشتر منابع تحقیقاتی بود یا ترجمه از بعضی کتب اساسی، مثل تاریخ هرودت، و نظیر اینها.

دکتر جهان‌شاه صالح دقیقاً چه تحولاتی را در انتشارات دانشگاه در نظر داشت؟

یکی نظام توزیع و پخش بود. دانشگاههای دیگر هم در ولایات شروع کرده بودند به انتشار بعضی منابع، ولی چون کتابهای دانشگاه تهران، به عنوان دانشگاه مادر، می‌توانست مورد استفاده دانشگاههای دیگر هم باشد، رساندن کتابهای دانشگاه تهران به شهرستانها، یکی از کارهایی بود که مورد نظرش بود. او می‌خواست پخش کتابهای دانشگاه تهران را در ایران عمومی‌تر کنیم. دیگر اینکه تعدادی قرارداد بسته شده بود، شاید نزدیک صدتا، که عمل نشده باقی مانده بود. مبالغی هم مؤلفان آنها گرفته بودند. زنده کردن این کتابها، یا بازپس گرداندن تعهدات، از مواردی بود که در دستور کار انتشارات قرار داده بود. و نکته دیگر، احیای فعالیت انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه بود که در زمان دکتر منوچهر اقبال از بین رفته بود.

انجمن تألیف و ترجمه چه بود؟

از هر دانشکده‌ای یک نماینده انتخاب می‌شد و نمایندگان همراه با رییس انتشارات، کتابهایی را که معرفی می‌شد مشترکاً بررسی می‌کردند و تصمیم می‌گرفتند چه کتابی چاپ شود و چه کتابی نه.

نوعی شورای ارزیابی؟

بله، شورای ارزیابی. البته در کار این انجمن اشکالاتی بود، از جمله اینکه نماینده هر دانشکده علی‌القاعده باید مدافع پیشنهاد دانشکده خودش می‌بود. فرض کنید در دندان پزشکی

اشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۱۵۵/۲

شماره مسلسل ۲۱۳۶

گنجینه تحقیقات ایرانی

شماره ۵۶۷

۱۳۶۳

۱۳۸۸ - ۱۳۸۹

۷۵

که بنده هیچ اطلاعی ندارم. یا نماینده دانشکده هیات درباره دندان پزشکی چه اظهار نظری می‌توانست بکند. طبعاً نظر نماینده دانشکده بود که درباره کتاب پیشنهادی دانشکده‌اش می‌توانست تعیین کننده باشد یا نباشد. مواردی پیش می‌آمد که نماینده با کتاب و پیشنهاد دانشکده‌اش مخالفت می‌کرد. ولی کار عمده‌تر در آنجا این نبود که بررسی کنند و ببینند آیا این کتاب از نظر علمی ارزش دارد یا ندارد. در واقع در انجمن سطح فرهنگی دانشگاه تهران و آن مقدار پول ناچیزی را که دانشگاه برای انتشارات در اختیار داشت در نظر و تصمیم می‌گرفتند که اولویت با کتاب پزشکی باشد یا فرض کنید با ترجمه مثنوی مولانا به عربی. بیشتر این جهات سیاست‌گذاری نشر دانشگاهی را مد نظرشان داشتند. در دوره دکتر خانلری، از طریق همین انجمن تألیف و ترجمه، یک انجمن اصطلاحات تشکیل شده بود. هدف انجمن اصطلاحات این بود که از نظر اصطلاحات علمی به نوعی یکنواختی دست یابند؛ مثلاً در رشته اقتصاد برای یک اصطلاح چندین جور معادل نباشد و از این جور کارها. انجمن تألیف و ترجمه در حقیقت دستگاه فکری و تصمیم‌گیری انتشارات بود.

اسم اعضای انجمن در خاطرتان هست؟

بله، همیشه افراد خیلی موجه و صحیح می‌آمدند، مثل مجتبی مینوی از دانشکده هیات، حسین گل‌گلاب از داروسازی، دکتر نصرالله کاسمی از دانشکده پزشکی که هم طیب بود هم

ادیب. از دانشکده ادبیات، زمانی ذبیح‌الله صفا و مدتی محمدتقی مدرس رضوی. خلاصه این افراد. من هیچ وقت ندیدم کسی به انجمن بیاید که از کتاب بی اطلاع و به مسائل نشر بی توجه باشد.

از دانشکده‌های فنی و کشاورزی و حقوق چه کسانی می‌آمدند؟

از دانشکده کشاورزی دکتر مهدوی اردبیلی می‌آمد که مرد دانشمندی بود و مدتی هم رییس دانشکده بود. نماینده دانشکده فنی را به یاد نمی‌آورم و از حقوق دکتر محمدحسین علی‌آبادی می‌آمد که اهل کتاب و شعر هم بود. انتخاب اعضای انجمن هر دو سال یک‌بار بود.

فرمودید که دکتر جهانشاه صالح می‌خواست این انجمن را احیا کند.

بله، بازیابی هویت انجمن تألیف و ترجمه مورد نظر او بود. اساسنامه انجمن را من عوض کردم و در نتیجه دست انجمن در مقایسه با قبل بازتر شد، به نحوی که می‌توانست کتابهای غیر استادان و غیر هیئت علمی دانشگاه تهران را هم چاپ بکند. و این شاید تحولی بود که برای دکتر جهانشاه صالح دلپذیرتر بود. مؤلفین غیر دانشگاهی که وارد شدند، خواستاران و خریداران کتابهایشان طبقاتی از عموم مردم و خارج از دانشگاه بودند. او این را تبلیغی برای دانشگاه تهران می‌دانست، زیرا پیشتر گفته می‌شد که درهای دانشگاه تهران بسته است و دانشگاه مثل سدّی حایل هیچ‌کس را به داخل راه نمی‌دهد. در واقع دست یافتن دیگران به امکانات نشر دانشگاهی و جلب شدن و همکاری آنها، باعث یک نوع پیشرفت فکری بود، و ذکر جهانشاه صالح به این پیشرفت کاملاً توجه داشت. در زمان او، تعداد کتابهایی که انتشارات دانشگاه تهران در یک سال منتشر می‌کرد، به ۱۰۰ و شاید هم به بیش از ۱۰۰ عنوان رسید. شاید میزان انتشارات نسبت به قبل به حدود سه برابر افزایش یافته بود.

دیگر چه کردید؟

بعد از اینکه اساسنامه را که دست و پاگیر بود به هم زدم و به اصطلاح توانستم تعدادی اثر تحقیقی و متنهای خوب را از خارج دانشگاه در برنامه انتشارات قرار دهم، نظام تخفیف فروش را تغییر دادم. قیمت کتابهای دانشگاهی بسیار نازل بود، به دلیل اینکه ما حق تألیف را جزو مخارج کتاب در نظر نمی‌گرفتیم. حق تألیف به منزله کمکی بود که دولت می‌کرد.

سه هزار تومان، که در آن موقع رقمی بود و به ویراستاری کتابها هم توجه شد.

ویرایش زبانی یا محتوایی؟

ویرایش زبانی، ما به محتوای کتابها کاری نداشتیم. مثلاً کتاب الکتریک می آمد از مهندس رضوی. محبوبی یا پروین گنابادی از نویسنده این کتاب که عالمتر نبودند، و به فرض که یک مهندسی را هم می آوردیم برای ویرایش، فارسی بلد نبود. اگر کتاب از نظر زبان سستی داشت، سعی می کردیم عیب و ایراد آن را رفع کنیم. گاهی هم مؤلفها می آمدند و کمک می کردند عبارتی را که نمی فهمیدیم بفهمیم.

واژه ویرایش را آن زمان به کار می بردید؟

نه، اصلاً. مثلاً می گفتیم این کتاب را منقح کنید، یا زبانش را درست کنید.

دیگر چه کردید؟

نظام تخفیف را تغییر دادم. تخفیف، یکنواخت عمل می شد. من گفتم که اگر هر کس در سال هزار تومان کتاب بخرد، چند درصد؛ تا سه هزار تومان چند درصد؛ و تا ده هزار تومان - که آن وقت خیلی پول بود، چند درصد. اگر کسی می توانست ده هزار تومان بخرد، سی درصد تخفیف می دادیم. و این سبب شد کتابفروشیهایی که کتاب دانشگاهی می فروختند، به فروش کتابهای دانشگاه راغب شوند. کتابفروشهای کتابهای دانشگاهی سه چهارتا بیشتر نبودند.

چه کسانی بودند؟

دهخدا، چهر و طهوری. طهوری فقط کتاب ادبی می خرید. کار دیگرم مجموعه سازی بود. انتشارات دانشگاه را در ده پانزده گنجینه ردیف بندی کردم و به کتابهایی که از قبل منتشر شده بود شماره ای فرضی دادیم و معلوم شد که در هر رشته ای چندتا کتاب منتشر شده است.

قبل از شما این کار نشده بود؟

نه، بعد از من هم به هم زدند. البته من می خواستم مثل همه سازمانهای انتشارات دانشگاهی دنیا در هر رشته ای معلوم باشد که چه منتشر شده است و چه منتشر می شود و آماري در دست باشد، و کتابها شخصیتی پیدا نکنند در سلسله خودشان. بعد فهرستبرگه برایشان درست کردم که وقتی کتاب می رود به دانشگاه یا جای دیگر، مشکل فهرستنویسی نداشته باشد. بعد نمایشگاه درست کردیم، که نه فقط نمایشگاه کتابهای دانشگاهی، بلکه کتابهای غیردانشگاهی را هم به

نمایش می‌گذاشتیم.

ویراستاران شما چه کسانی بودند؟

زنده‌یاد پروین گنابادی که با علاقه‌مندی و سریع کار می‌کرد و سالها در بنگاه ترجمه و نشر کتاب کار کرده و با تجربه و ورزیده شده بود. مرحوم سید محمد فرزانه، مرحوم حسین محبوبی اردکانی و مرحوم روحی ارباب.

می‌آمدند آنجا کار می‌کردند؟

خیر. کتابها را می‌دادیم می‌بردند خانه درست می‌کردند. البته مرحوم محبوبی اردکانی معاون انتشارات دانشگاه تهران بود و چون بسیار وسواسی هم بود گاهی کارهای ویراستاران دیگر را هم بازنگری می‌کرد.

ویرایشها را ویرایش هم می‌کرد؟

خیر، ولی آنها را نگاه می‌کرد که ببیند کیفیت کار چگونه است. بعضی کتابها را که حساس بود خودش ویرایش می‌کرد. یادم می‌آید که کتابی را برای ویرایش به دست گرفته بود از دکتر شمس‌الدین جزایری که دربارهٔ مالیه بود. تا حدودی با موضوع مالیه آشنا بود. کتاب را ویرایش کرد، اما به دکتر جزایری سخت برخورد و روزی آمد آنجا با حالت پرخاش و برآشفتنگی و گفت حالا کارتان به جایی رسیده که کتاب مرا سانسور می‌کنید. کتابش را آوردند و به او نشان دادند که بفرمایید اینجا فعلش این جور است، آنجا مبتدای جمله آن جور است و از این جور اشکالات نگاشتن. مرحوم محبوبی اردکانی واقعاً کتابها را شسته و رفته می‌کرد.

برای کارهای ویرایشی آیین‌نامه یا دستورالعملی به وجود آوردید؟

خیر، اصلاً به این نکات که حالا می‌بینیم فی‌المثل در ویرایش رسم الخط باشد، «می» و «به» جدا باشد و برای انفصال و اتصال کلمات قواعد باشد، توجه نمی‌شد. اگر کتابهای منتشر شدهٔ دانشگاه را ببینید، متوجه می‌شوید که هیچ‌گونه قاعدهٔ رسم الخط واحدی در آنها اعمال نشده است. توجه‌مان این بود که فارسی، درست، روان و بدون دست‌انداز باشد. بنابراین حاجت به آیین‌نامه و دستورالعمل نبود. انتخابمان را گذاشته بودیم روی اینکه آدم صالح کتاب را بخواند. وقتی فرزانه را به کار دعوت کردید، دستورالعمل به او دادن ضرورتی ندارد. البته موضوع رسم الخط جداست. دکتر خانلری از سنهٔ ۱۳۴۲ که وزیر فرهنگ شد سعی کرد در خط فارسی، و به ویژه در کتابهای درسی، یکنواختی برقرار کند.

مجموعه اسناد و مطاوعه

فرخ خان امین الدوله

نست ۵۵م

اسناد مربوط به سال ۱۲۷۴

نشر

کیم اسنادیان

بین ویراستاران شما هیچ‌گونه همکاری و همفکری نبود؟
خیر، مطلقاً.

برای کتابهایتان محاسبات اقتصادی و فنی داشتید؟

نه، اصلاً. برای اینکه نه فکر ضرر و زیانش بودیم و نه نگران پر شدن انبار و فروش نرفتن. حق تألیف ماده خاصی داشت که براساس آن پرداخت می‌شد، و از محاسبه می‌ماند پول کاغذ و حروفچینی و چاپ و صحافی. البته چاپ و حروفچینی با هم بود. و در انبار انتشارات دانشگاه در امیرآباد آن‌قدر جا بود که هر چه کتاب می‌خواستیم روی هم می‌گذاشتیم. مدیر انتشارات دانشگاه دغدغه کتاب فروش نرفته یا انبار شده را نداشت. احتیاج مملکت و احتیاج دانشگاه‌ها به کتاب در حال رشد و افزایش بود و ما سعی می‌کردیم کتاب بیشتر، بهتر، با کیفیت و جلد‌های خوبتر منتشر کنیم.

بسیار خوب، این سیاست شما در باب کتابهایی که از دانشگاه می‌گرفتید. در باب

کتابهایی که براساس تغییر آیین‌نامه از بیرون می‌گرفتید چه؟

در حقیقت منتظر می‌ماندیم ببینیم چه کتابی می‌آوردند و عرضه می‌کنند. کتاب را می‌بردم

به انجمن تألیف و ترجمه برای ارزیابی و تصمیم‌گیری.

یعنی فقط دام پهن کرده بودید؟

بله. اگر کتابی را می‌بردیم به انجمن، من مدافعتش می‌شدم. مثلاً مجموعه اسناد یا سفرنامه فرخ خان امین‌الدوله. ارزش و اهمیت کتاب را توضیح می‌دادم. مجتبی مینوی هم که آنجا بود، که حرفش حجت و کتابشناس بود همراهی می‌کرد و کتاب پذیرفته می‌شد. و رفتار ما با مؤلف غیر دانشگاهی عین مؤلف دانشگاهی بود. حق‌التألیفشان را مطابق همان موازین می‌دادیم، چند جلد کتاب هم که باید پس از انتشار کتاب می‌دادیم، می‌دادیم، و کتاب آنها هم می‌رفت به انبار و اگر خواننده و خریدار داشت، فروش می‌رفت. و باید بگویم که خوشبختانه این نوع کتابها فروش رفت و بسیاری از آنها به چاپهای دوم و سوم هم رسید.

بدون تصویب آن انجمن کتابی منتشر نکرده‌اید؟

خیر، انجمن تألیف و ترجمه در واقع شورای سیاست‌گذاری انتشارات دانشگاه تهران بود.

جمعاً چه تعداد از این نوع کتابهای غیر دانشگاهی چاپ کردید؟
دقیقاً نمی‌دانم، ولی شاید به صد جلد برسد.

عمده‌ترینش کدامها بودند؟

غالباً کتابهای تاریخی. غیر از کتاب مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله، سفرنامه رضاقلی میرزا. همه را به یاد نمی‌آورم، ولی به هر حال بیشتر از همین سنخ بود.

آیا همان می‌کردید این کتابها خلاص تحقیقاتی را پر می‌کنند؟

ببینید، در آن زمان بنیاد فرهنگ ایران هنوز تأسیس نشده بود. بنگاه ترجمه و نشر کتاب و انجمن آثار ملی و انتشارات فرانکلین بودند که می‌توانستند این نوع کتابها را چاپ کنند، اما گاهی به انتشار اینها علاقه نشان نمی‌دادند. انتشارات فرانکلین که اصلاً برنامه و کار دیگری داشت و به کتابهای ایرانی خیلی توجه نمی‌کرد. سلسله متون بنگاه ترجمه و نشر کتاب هم معلوم بود. منابع و متون دوره قاجاری چندان در ردیف کارهای این ناشر نبود. ناشران معمولی هم اصلاً آن موقع دنبال این نبودند که بیایند خاطرات و سفرنامه و اسناد چاپ کنند. تنها جایی که بنده دیده بودم می‌شود جایی برای این کتابها باز کرد، انتشارات دانشگاه تهران بود.

به نظر می‌رسد این نیازی بود که شخص شما تشخیص داده بودید؟

بله، ارتباط به خود دانشگاه نداشت. البته من در جریان کارهای تحقیقاتی بودم و از طریق مسئولیت‌هایم در کتابداری و کتابخانه‌ها می‌دانستم چه محققانی درباره چه موضوعاتی خوب تحقیق می‌کنند. کسانی را که روی نسخه‌های خطی کار می‌کردند، می‌شناختم. کسانی را به انجمن تألیف و ترجمه دانشگاه معرفی می‌کردم که مطمئن بودم اثر یا تحقیق‌شان برای تحقیقات مملکت مفید است. این کار سابقه دارد. مثلاً در میان اسناد به سندی برخوردیم که نشان می‌دهد در ۱۳۱۶ یحیی دولت‌آبادی، حاج امین‌الضرب و احتشام‌السلطنه و عده‌ای دیگر سعی کرده بودند برای چاپ کتابهای اساسی شرکتی مطبوعاتی تاسیس کنند.

۱۳۱۶ قمری، هشت سال قبل از مشروطیت؟

بله، ۱۳۱۶ قمری.

این سند برای تاریخ‌نشر در ایران خیلی مهم است، کجا پیدا کرده‌اید؟

در میان اسناد خانواده مهدوی. سند نشان می‌دهد چه کسانی مترجم بودند، چه کسانی خطاط یا سهامدار. سهم‌ها چطور فروخته شده، سهم‌ها را چه کسانی خریده‌اند، فروخته‌اند، تحولات مختلف شرکت، ورشکست شدن شرکت و غیره. مثلاً نشان می‌دهد که طالبوف برایشان حروف و کاغذ خریده است. به اصطلاح این سند رگ و ریشه فرهنگی بسیار نیرومندی دارد.

از افراد مهم دیگر چه کسانی در آن شرکت بودند؟

محمدعلی فروغی عضو دائمی بوده و ماهی پنجاه تومان می‌گرفته و به اصطلاح ویراستاری می‌کرده است.

چند تا کتاب منتشر کرده‌اند؟

حدود سی کتاب.

عنوان کتابها معلوم است؟ آیا بیشتر کتابهای فکری است؟

خوب بله، بعضی‌هایش همین‌جور است. کتابی است مقدماتی با عنوان «چرا؟» به این جهت که محمد قزوینی و محمدعلی فروغی با هم از دل کتابهای فرنگی درآورده بودند که جوانها بخوانند و بفهمند. خود فروغی کتابی دارد به نام تاریخ ایران که اولین کتاب جدید درباره تاریخ است از هخامنشی تا بعد یا تاریخ ادبیات که پدرش نوشته است، و اینها در آن

شرکت چاپ شده است. بعد از فعالیت اعتمادالسلطنه، که بیشتر آکادمیک بوده و بعد از فعالیت دارالفنون، که کتاب درسی منتشر می‌کرده است، این شرکت برخورد با جامعه از راه انتشار کتابهای عمومی را در نظر داشته است.

این اطلاعات تازه که فرمودید بسیار جالب است، اما اگر اجازه می‌دهید، برگردیم سر اصل مطلب. سؤال من این است که اگر شما فیزیکیان بودید، در انتشارات دانشگاه تهران کتابهای فیزیک چاپ می‌کردید؟

انتشارات بدون نظر و تصویب انجمن تألیف و ترجمه کتابی منتشر نمی‌کرد، و این انجمن هم در خصوص کتابهایی که از خارج دانشگاه می‌آمد، فقط به کتابهایی رأی می‌داد که فایده‌ای عمومی در آنها باشد.

آیا ممکن است دهه ۱۳۲۰ را تصویر و ترسیم کنید، در چه فضایی کار می‌کردید و بفرمایید که فضاها، سیاسی-اجتماعی و فرهنگی چگونه بوده است؟

در آن موقع سازمانهای انتشاراتی دولتی، کتابها را براساس احتیاجات خودشان منتشر می‌کردند. دانشگاه تهران هم عمدتاً احتیاجات خودش را از راه انتشار کتابهای درسی و کمک‌درسی تأمین می‌کرد. سیاست اصلی دکتر جهانشاه صالح در نشر این بود که کتاب باید آن قدر زیاد شود تا رسم جزوه‌نویسی برافتند. پس دانشگاه فکرش این بود که نیازهای خودش را رفع کند. انجمن آثار ملی که کارش تعمیر بناهای قدیمی بود، بیشتر کتابهایش راجع به شهرها و آثار قدیم بود و به مسائل جامعه و مسائل اجتماعی یا سیاسی یا فرهنگی وقت کاری نداشت. بنگاه ترجمه و نشر کتاب و انتشارات فرانکلین دو مؤسسه بزرگ انتشاراتی بودند. تأکید مجموعه‌های بنگاه ترجمه و نشر بر ایران‌شناسی، متون قدیم، آثار کلاسیک ادبیات اروپایی و ترجمه بعضی منابع مهم قدیمی بود. ترجمه این آثار ظاهراً بیشتر با نظر و استشارة سیدحسن تقی‌زاده بوده است. این را روی این اصل می‌گویم که در نوشته‌های تقی‌زاده چندین جا دیدم که بعد از مجله کاوه، در نوشته‌های فرهنگی‌اش تأکید کرده است که باید به وسیله ترجمه و نشر متون اساسی اروپایی ذهن جامعه ایرانی را از نظر فرهنگی وسعت داد و غنا بخشید. او در بنگاه رییس هیئت‌مدیره بوده و نظر او در این سیاست انتشاراتی تأثیر داشته است؛ البته احتمال می‌دهم. به هر حال بنگاه هم کارش محدود بود مؤسسه انتشارات فرانکلین شاید بیشتر به مسائل اجتماعی و ارتباط کتاب با جامعه تأکید داشت، و کتابهایی را انتخاب می‌کرد که بتواند در بین مردم رواج عمومی تری پیدا بکند. دستگاههای دولتی دیگر هم بودند، مثل وزارت فرهنگ و



● عبدالحسین آذرنگ و ایرج افشار

۸۲

هنر که کتابهایی چاپ می‌کردند. اداره نگارش هم آثاری منتشر می‌کرد که بعضی از آنها متون قدیمی مفیدی است. نبض کتابهایی که با جامعه ارتباط داشت، در دست ناشران خصوصی بود، مثل قدیمی مفیدی است. نبض کتابهایی که با جامعه ارتباط داشت، در دست ناشران خصوصی بود، مثل امیرکبیر، نیل، معرفت و نظایر اینها که رمان، کتابهای اجتماعی، اقتصادی و نظیر اینها منتشر می‌کردند، ولی انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسات انتشاراتی دولتی در وضع نشر عمومی خیلی دخیل نبودند.

شما با ناشران دیگر هیچ ارتباطی داشتید؟

از نظر دانشگاه نه.

جلسه‌ای، هماهنگی‌ای؟

خیر.

کار شما چه تأثیری در وضع داخلی دانشگاه داشت؟ مثلاً برای استادان انگیزه‌ای ایجاد

کردید که کتاب بنویسند؟

بله. دکتر جهان‌شاه صالح تغییراتی داد و ترقی استادها را براساس کارهای تألیفی و

تحقیقی‌شان قرار داد. در نتیجه استادان مایل بودند که اثر داشته باشند و همین باعث شده بود که درخواست برای انتشارات افزایش بیابد شاید اگر امکانات چاپی ما هم بیشتر بود، بیشتر می‌شد منتشر کرد و ما همیشه قدری عقب بودیم. کاری که ما توانستیم برای دانشجویان بکنیم جزئی بود، مثلاً تخفیف دانشجویی را افزایش دادیم. در محوطه دانشگاه فروشگاه‌های ترتیب دادیم و کتاب را به قیمتی که به کتابفروشیها می‌دادیم فروختیم.

واکنش دانشجویان در برابر فعالیتهای مؤسسه انتشارات چه بود؟

بیست سال است که از وضع داخلی دانشجویان خبر ندارم. اگر هم در آن زمان فعالیت اجتماعی یا سیاسی داشتند، ارتباطی با کار کتاب و انتشارات دانشگاه تهران پیدا نمی‌کرد. شاید خودتان آن وقتها دانشجو بودید و می‌دیدید که دانشجو کتاب دانشگاهی را فقط می‌خواند که امتحان بدهد و نمره‌ای بگیرد. تصور نمی‌کنم کتابهای دانشگاهی تأثیر فرهنگی یا اجتماعی روز بر آنها می‌داشت.

ولی تأثیر آموزش که داشت.

خوب بله، چون جزوه دیگر نبود ناچار بود کتاب بخواند و کتابهای جنبی هم در رشته‌ای نبود که ذوق او را برانگیزد و علاقه‌مند بشود. و فی‌المثل بیاید کتاب مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله را مطالعه کند، یا مثلاً مخزن‌الوقایع را.

به هر حال هیچ ارتباط مستقیمی با دانشجویان نداشتید؟
در کار نشر هیچ. مطلقاً.

ولی آقای افشار شما کتاب برای دانشجویان منتشر می‌کردید.

از نظر اجرایی، ضرورتی نداشت. محاسبه‌ای روی تیراژ کتاب و دانشجویان می‌کردیم. مثلاً امسال چند نفر دانشجوی پزشکی داریم و اگر استاد کتاب را عوض نکند، در طول مثلاً پنج سال چند کتاب پزشکی لازم است. دیگر اینکه سهمیه کتابخانه‌های دانشکده‌ها را افزایش دادیم تا دانشجویان کم‌بضاعت بتوانند از کتابخانه امانت بگیرند و ببرند منزل بخوانند. اما از نوع این قبیل کارها که مثلاً پرسشنامه پر کنند و بگویند از فلان کتاب خوششان آمده است یا نه، چه قدر کتاب را خوانده‌اند و چه قدر را نه، خیر خبری نبود. این نوع روابط ممکن است در جاهایی دیگر باشد که مثلاً بخواهند نظر دانشجو را بشناسند. در نظام دانشگاه تهران استاد تعیین می‌کرد که چه چیزی

باید تدریس شود. بنابراین شاید اصلاً نمی‌شد چنین توقعی داشت که انتشار کتاب با نظر دانشجو یا نظر استاد سنجیده شود.

پس این ویراستاران شما زبان چه کسی را مبنا قرار می‌دادند و ویرایش می‌کردند، زبان استاد را یا زبان دانشجو را؟

این مسئله‌ای است که همان مواقع هم مطرح شد و حتی دامنه‌اش به مجله راهنمای کتاب هم کشید، تحت عنوان «زبان معیار»، که چه زبانی زبان دانشگاه است. نوع افرادی که انتخاب شده بودند، مثلاً پروین گنابادی، فرزانه، روحی آریاب یا محبوبی اردکانی، زبان نوشته‌هایشان زبان نویسندگی ادیبانه است، زبانی که از ولنگاریهای ژورنالیستی عاری است، و در عین حال خشک هم نیست. این زبانی بود که سعی می‌شد در کتابها اعمال شود، و شاید یکی از علل اینکه کتابها ویراستاری می‌شد، این بود که بعضی استادان خیلی سنگین می‌نوشتند و ویراستاران از سنگینی نثر کتابها می‌کاستند تا دانشجو بتواند به آسانی بخواند.

زبانی که اصطلاحاً به آن زبان متن علمی می‌گویند؟

بله. مثلاً شما اگر دانشجو بودید و نوشته‌ای از پروین گنابادی را در روزنامه‌ای می‌دیدید، بی‌درسر می‌خواندید.

آقای افشار انتشارات دانشگاه تهران چه تأثیری روی انتشارات سایر دانشگاههای ایران گذاشت؟

نمی‌خواهم بگویم همه دانشگاههای دیگر مقلد صرف بودند، ولی به هر حال پیروی می‌کردند. وقتی می‌خواستند دستگاه نشرشان را راه بیندازند، می‌آمدند اساسنامه ما را می‌گرفتند. از روشهایی که ما به کار می‌بردیم پرس و جو و بعد براساس آن عمل می‌کردند، تا اینکه مجید رهنما وزیر علوم شد. سیاستی که او در وزارت علوم پیش گرفت، اعمال نظارت بر کار دانشگاهها بود. بنده نمی‌دانم در قسمتهای آموزشی چه پیش می‌آمد، ولی در انتشارات می‌خواستند همه کتابهای دانشگاهی را در یکدست و حتی یک کاسه کنند.

نظام واحد نشر دانشگاهی؟

بله.

بعد از تأسیس وزارت علوم؟

مقصودم دوره‌ای است که مجید رهنما بود. به هر حال کسی را از همان وزارتخانه مسئول

این کار کرد. او ابتدا آمد پیش من و گفت وزارت علوم می‌خواهد براساس سیاستی همه انتشارات دانشگاه‌های کشور را یکدست کند. البته در آن وقت بسیاری از دانشگاه‌ها فی‌المثل هنوز ده تا کتاب هم منتشر نکرده بودند. و فقط دانشگاه تهران بود که تعداد انتشاراتش از هزار در گذشته بود. جریان را با دکتر جهان‌شاه صالح در میان گذاشتم و او گفت باید مقابلشان مقاومت کرد و همین باعث شد که سیاست وزارت علوم عمل نشد.

فقط ایشان مقاومت کرد یا رؤسای دانشگاه‌های دیگر هم مقاومت کردند؟

از آنها خبر نداشتم، نمی‌دانم. و تصور نمی‌کنم اصلاً برایشان مسئله‌ای بود، زیرا کتابی نداشتند و صدمه‌ای نمی‌دیدند. اعتبار دانشگاه تهران بود که در این میان مطرح بود.

دکتر جهان‌شاه صالح صراحتاً به شما چه گفت؟

ایشان به من گفت که شما به هیچ وجه من‌الوجه زیر این بار نروید، با همین عبارت خودمانی. و هر مشکلی هم پیدا شد بیندازید گردن من، خودم جواب می‌دهم. از وزارت علوم چند بار آمدند و راجع به مسائل مختلف صحبت شد و بالاخره به اینجا رسیدند که ضرورت دارد سمیناری تشکیل شود و همه بنشینند و چه بشود و چه نشود. و سمینار هم در مشهد باشد. دکتر جهان‌شاه صالح به ما گفت ضرورت ندارد در سمینار شرکت کنید. آنها رفتند آنجا جمع شدند و حرف زدند و اما کارشان نگرفت.

از دانشگاه تهران هیچ‌کس شرکت نکرد؟

ما ترفیم و در نتیجه اصلاً سیاست نشر وزارت علوم عمل نشد. در حقیقت می‌خواستند در وزارت علوم انتشارات دانشگاهی راه بیندازند و کار انتشارات دست خودشان باشد و استادان از هر دانشگاهی مجبور بشوند بروند آنجا. به هر حال در زمان من این کار عملی نشد، و بعد هم نشد.

آقای افشار در زمان شما سانسور سیاسی وجود داشت، کارهایتان کنترل می‌شد؟

مطلقاً. ما به جایی کتاب نمی‌فرستادیم. محتویات و وضع کتابهایمان معلوم بود و بحثی نداشت. یک‌بار فقط بعد از اینکه مجموعه‌ای انتشار یافت، مراجعه شد در خصوص مقاله‌ای که در یکی از دفترهای نشریه نسخه‌های خطی انتشار یافته بود. در آن مقاله دربارهٔ صحت سیادت کسی تردید شده بود و چون ورثه او مورد علاقه یکی از شاپوران بود، رفته بودند و شکایت کرد

بودند. و روزی کسی از شهربانی، اما با لباس غیر نظامی، نزد من آمد و گفت من از شهربانی هستم و این مطلب شما باعث شده خانواده فلان که در شهر فلان خیلی نفوذ دارند و مورد احترام دستگاهها هستند، اعتراض کنند و شب جمع جمع شوند در فلان جا، و انجام هم منطقه ای حساس است و چرا این مقاله چاپ شده است؟ گفتم مقاله جنبه علمی دارد و کسی گفته است که این سیادت سند ندارد. گفت به هر حال اقتضا داشت دانشگاه تهران این کار را نمی کرد و حالا باید رفع و رجوع بکنید. گفتم رفع و رجوعش این است که این آقا شرحی بنویسد ما در جلد بعد چاپ می کنیم تا خوانندگان دریابند ایشان سید بودند و این هم سندش. قضیه در همین حدود خاتمه پیدا کرد.

جز این، مورد دیگری نبود؟

تصور نمی کنم. واقعاً به یاد نمی آید. این مورد را هم خیلی با ادب و احترام رفتار کردند.

و مقامات دانشگاه هیچ مداخله ای در کار انتشارات می کردند؟

هیچ کاری نداشتند. موردی را بگویم برای اینکه حق شناسی بشود. مهندس رضوی کتابی به انتشارات داده بود درباره الکتریک و کتابش وقتی منتشر شد که در زندان بود.

مهندس رضوی جبهه ملی؟

بله. یک روز که تازه از زندان آزاد شده بود، آمد انتشارات و گفت از بابت کتابم که منتشر شده است نمی خواهید بقیه پول ما را بدهید؟ از بابت یک قسط کتاب هزار تومان طلبکار بود. گفتم اجازه بدهید رسیدگی کنم، و نگاه کردم و دیدم قسطش پرداخت نشده است. آقای دکتر عبدالله خان شیبانی معاون دانشگاه بود و کارهای مالی و چک را انجام می داد. رفتم به ایشان گفتم مهندس رضوی آمده است و طلبش را می خواهد، چه می فرمایید؟ خیلی با استحکام گفت که اگر کسی طلبی دارد باید طلبش را پرداخت. دیگران اگر با او جنگ و دعوا دارند به ما مربوط نیست. شما پول را بدهید، اگر آمدند از شما سئوالی کردند جوابش را من می دهم. ما هم پول مهندس رضوی را دادیم و کسی هم نیامد سئوالی بکند.

یعنی شما برای خودت آزادی عمل قایل بودید؟

بله، در حدودی که مقررات و فهم خودم اجازه می داد عمل می کردیم.

ساختار تشکیلاتی تان به هنگام تجدیدنظر در برنامه ها چگونه بود؟ چه قدر کارمند پیدا

کردید؟ چارت تشکیلاتی تان چه جور بود؟ بودجه تان چقدر بود؟

بودجه که هیچ یادم نیست، ولی پول صدتا کتاب که در سال چاپ کنیم، داشتیم. اینکه کتابها چند درمی آمده، جزئیاتش را نمی دانم. کارمند به آن معنا هم که نداشتیم، چون ما تولید کتاب نمی کردیم. کتاب را مؤلف دانشگاهی می آورد، بعد از تشخیص محبوبی اردکانی، می دادیم به ویراستار که می برد و اصلاح می کرد و می آورد. بعد می دادیم به چاپخانه دانشگاه برای حروفچینی.

کتابها را چه طور غلط گیری می کردید؟

غلط گیرهایمان هم اجاره ای بودند. چند تا غلط گیر حرفه ای بودند که به ازای فرمهای چاپی که تصحیح می کردند پول می گرفتند. البته بین آنها هم کار تخصصی بود. مثلاً آقای نصیریان عادت کرده بود به غلط گیری کتابهای پزشکی. اصلاً اصطلاحات پزشکی برایش ملکه شده بود. کس دیگری بود که غلط گیر کتابهای فنی بود. بعد از حروفچینی و غلط گیری می دادیم مؤلفش هم یک دور نگاه می کرد. پخش هم تشکیلاتی نداشت، همان طور که گفتیم، کتابفروش پول می داد به صندوق دانشگاه کتاب را از انبار می گرفت. دو نفر انباردار بودند. یک نفر مسئول قراردادها بود یکی دو نفر برای کارهای دفتری. عده کارمندان انتشارات دانشگاه تهران در آخر دوره مدیریت من حتی به ده نفر نمی رسید.

شما از چه کسی انتشارات را تحویل گرفتید؟

از دکتر حافظ فرمانفرمایان. علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

به کی تحویل دادید؟

به دکتر کوهستانی.

خودتان کنار رفتید؟

بله. من وقتی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران وسعت پیدا کرد و عمارت جدید رو به اتمام رفت، باید تشکیلات جدید را در آنجا اعمال می کردم. البته در این اثناء هم دکتر جهانشاه صالح رفته بود و پروفیسور رضا به جایش آمده بود.

بعد از دکتر جهانشاه صالح چه کسانی رییس دانشگاه تهران شدند؟

به ترتیب: پروفیسور رضا، دکتر عالیخانی، دکتر نهاوندی.

شما با هیچ کدام مشکلی نداشتید؟

نه هیچ مشکلی نداشتم.

موقعی که کنار رفتید وضع چطور بود؟

روال عادی داشت. تا زمانی که دکتر بهرام فره‌وشی مدیر انتشارات شد. شاید در زمان او بود که چاپخانه و انتشارات ادغام شد. رییس چاپخانه دانشگاه آقای کشاورزبان بود که در فن چاپ متخصص و سالها کار کرده بود. او بازنشسته شد و بعد از او واحد انتشارات و چاپ را یکی کردند.

تخصص دکتر کوهستانی چه بود؟

کشاورزی.

چه طور شده بود که یک متخصص کشاورزی را آورده بودند برای انتشارات؟

هیچ نمی‌دانم، اصلاً ندیده بودمش، تا که گفتند کارها را به ایشان تحویل بدهید. این در زمان پروفیسور رضا بود. دکتر عالیخانی که آمد دکتر کوهستانی را برداشت و ایرج علومی را گماشت. دکتر عالیخانی که رفت علومی هم رفت. دکتر نهاوندی که آمد، دکتر بهرام فره‌وشی را منصوب کرد.

حالا در مجموع اگر بخواهید این دوره ۹ ساله مدیریت نشر دانشگاهیتان را (۱۳۴۲ تا

۱۳۵۱) جمع بندی کنید، چه می‌گویید؟

به عنوان تجربه شخصی آنچه فراگرفتم، عمدتاً آشنایی با دانشگاهیها و هوی و هوسها و نیات و قدرتهایشان بود، بخصوص رؤسای دانشگاه. تمام اینها را البته از سالهای قبل هم دیده بودم، ولی نه به صورت مستقیم. از دکتر صالح تا دکتر شیبانی، در دوره کار من دانشگاه تهران هفت رییس عوض کرد. با همه آنها کار کردم. چیزهای شخصی که فراگرفتم، مثلاً فرض کنید همین حرفی که راجع به دکتر شیبانی زدم در قضیه مهندس رضوی. آموختم که می‌شود مدیر دستگاهی بود و استحکام داشت و مثل دکتر شیبانی فکر کرد و پروای این نکرد که کسی زندان و مورد غضب بوده یا به او علاقه نداشته و از دانشگاه اخراج کرده‌اند. نه، حق را باید داد. یا مثلاً فرض بفرمایید در زمان دکتر نهاوندی این اتفاق افتاد که در جریان افتتاح کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، که قرار بود شاه بیاید و افتتاح کند، می‌خواستیم نام اهداکنندگان کتاب را از بدو تأسیس

دانشگاه بنویسیم. نفر دوم اسم دکتر مصدق بود. ماجرا را به دکتر نهاوندی گفتم. او رفت و مشورت‌هایش را کرد و گفت اسم را بنویسید. در دهه ۱۳۴۰ دانشگاه‌های زیادی در ایران تأسیس شد، اما دانشگاه تهران به عنوان دانشگاه مادر حرمتی داشت و ما سعی می‌کردیم حرمت و حیثیت علمی دانشگاه را حفظ کنیم. تا زمان دکتر جهان‌شاه صالح، دانشگاه تهران راهنما نداشت، همان راهنمایی بود که زمان علی‌اصغر حکمت چاپ شده بود. انتشارات، راهنمایی در هفتصد - هشتصد صفحه منتشر کرد. محبوبی اردکانی کمک کرد و توانستیم اطلاعات را از دانشکده‌ها جمع‌آوری و مقارن با جشن دانشگاه منتشر کنیم. سوی رؤسای دانشگاه، باید از مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری یاد کرد که بنیانگذار انتشارات دانشگاه تهران بود و این نهاد را با متانت، استحکام و با کتابهای دست اول، آن مقداری که توسط او منتشر شد، به راه انداخت. دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر حسن مینوچهر و دکتر حافظ فرمانفرمایان هر کدام مدتی که بودند خیلی زحمت کشیدند، و نباید خدمات ارزشمندشان فراموش بشود. این انتشارات که حالا به دوهزاروپانصد - ششصد عنوان رسیده است، مقداری حاصل کار این آقایان است. تصورم به این است که دانشگاه تهران باید جایی را به صورت موزه، یا محلی که تاریخ دانشگاه را نشان بدهد، داشته باشد و آثاری را که گنجینه تاریخ علمی - فرهنگی این نهاد آموزشی - پژوهشی است، در معرض نمایش دائمی و عموم بگذارد.

پیشنهاد: تشکیل موزه دانشگاه تهران.

مثلاً شنیدم به پیشنهاد و همت دکتر روح‌الامینی تصمیم گرفته‌اند دانشسرای عالی قدیم را به همین صورت کنونی حفظ کنند، که تصمیم بسیار خوبی است. تأسیس جایی که همه انتشارات دانشگاه تهران در آن باشد، حتی پرونده‌ها و نمونه‌های غلط‌گیری و تصحیح شده، پرونده‌هایی که سوابق تألیف و ترجمه را نشان دهد می‌تواند دیدنی، به یادماندنی و سودمند باشد. اتفاقاً چند روز پیش به من تلفن کردند که این آرم دانشگاه تهران چیست؟ می‌بینید، سابقه آرم از یاد رفته است. گفتم این آرم در زمان دکتر سیاسی در صورت جلسه شورای دانشگاه تهران ثبت شده است. مهندس محسن مقدم آن را کشیده است. نمادی است از دو بال علم که از قدیم در بسیاری از عمارت‌های کهن و حتی در مساجد دیده شده و سابقه دیرینه‌تری هم دارد. می‌گویند صورت جلسه وجود ندارد. دفتر شورای دانشگاه به منزله سند تاریخ دانشگاه تهران است. می‌گویند وجود ندارد، مثل این می‌ماند که روزی بگویند قانون اساسی را پیدا نمی‌کنیم، نیست. آقای ایرج افشار، بسیار سپاسگزاریم که وقت گرامی‌تان را به ما دادید.